

## اثرات نامساوی جنگ در سیستم بین‌المللی افغانی کردن اوکراین، یک استراتژی ممکن

### مهران زنگنه

**ملخص:** در ابتدا به معنای افغانی کردن، توازی‌ها و تفاوت‌ها بین دو جنگ افغانستان و اوکراین، سپس به اثرات اقتصادی جنگ بر روسیه و به نتایج آن برای اقتصاد جهانی پرداخته خواهد شد. مسئله بیشتر نشان دادن یک استراتژی ممکن و شرایط تحقق آن در وجه مشخص- عملی است. جایگاه استراتژیک آمریکا و روابط سلطه‌ی سازمان‌یافته در سیستم بین‌المللی به قسمی‌اند که می‌توانند جنگ اوکراین را بدل به یک بن‌بست برای روسیه بکنند، اگر روسیه راهی برای پایان دادن سریع به آن نیابد که به نظر بسیار مشکل می‌آید. جنگ فقط در «جبهه» به معنای اخص جریان ندارد. در کنار تناسب قوای نظامی، تناسب قوای اقتصادی، ایدئولوژیک، سیاسی در نتایج هر جنگی بازتاب می‌یابند. در میدان‌های غیر نظامی در سطح بین‌المللی غرب برتری دارد، از این رو زمان به نفع غرب عمل می‌کند. ساخت‌ها متضمن این امرند.

**مقدمه:** وضع به قسمی است که خود «اخبار» بدل به تبلیغات مستقیم جنگی و خبر/روزنامه‌نگار بدل به مبلغ شده است. فهم وضعیت در شرایطی که دولت‌ها و وسائل ارتباط جمعی تابع طرفین درگیر می‌خواهند به ما بقبولانند، یک طرف فرشته و طرف دیگر شیطان مجسم است، بر اساس شبه‌گفتمان‌های جاری غیر ممکن است. تمام آنچه به ما عرضه می‌شود، یک جانبه و بنابراین فقط از یک منظر مشروط آن هم با فرض ساده‌لوحی اعتبار دارد. هنوز گفته می‌شود: «رستگار آنانند که نمی‌بینند، معذالک باور دارند.» (یوهانس ۲۹/۲۰)

انسان به عمق تبه‌کاری و جانبداری در رسانه‌های خبری غربی می‌برد، اگر فقط نحوه‌ی خبررسانی، گزارش و تحلیل در این جنگ را با همین امور در وقایع مشابه برای مثال با روند اشغال عراق مقایسه کند. از این زاویه تنها تفاوتی که بین پوتین و بوش- بلر و این و آن جنگ در سطح بین‌المللی وجود دارد، تعلق اشغالگران به دو بلوک مختلف است. تصور نمی‌رود در روسیه نیز از جنایات ارتش روسیه در اوکراین و سوریه گزارشی داده شود. در شرایط جنگی، در زمانه‌ای که جنایت و دروغ فضیلت می‌شوند، باید خود انسان مسیحادم شود، و «لاشه»ی حقیقت مفقودالثر را از زیر آوار جنگ بیرون بکشد و به آن جان بدهد. در گفته‌ی پلاتوس- هابس هسته‌ای حقیقی وجود دارد، اگر به جای انسان دولت گذاشته شود. دولت گرگ برای دولت است.<sup>۱</sup> از گرگ‌ها جز سبیت نمی‌توان انتظار دیگری داشت. بر خلاف دریافت عامیانه، زندگی جنگ نیست، جنگ شکل تجلی نحوه‌ی زندگی ما در روابط سلطه است. برای پایان قطعی جنگ انسان باید نحوه‌ی زندگی‌اش را تغییر دهد.

### معنای استراتژی افغانی کردن

دکترین‌های جنگ سرد ارزش عملی داشته و دارند. فشرده‌ی دکترین ترومن ۱۹۴۷ که یکی از خطوط اصلی تاریخ روابط بین‌المللی پس از جنگ دوم و نقش کشورهای پیرامونی را در آن می‌توان دید، در دو کلمه ادا می‌شود: جنگ نیابتی. بر حسب این دکترین در این جنگ‌ها ارتش آمریکا به طور مستقیم با رقیب مواجه نمی‌شود، بلکه نیروی دیگری جنگ را پیش می‌برد.

<sup>۱</sup> در اصل: انسان گرگ برای انسان است. Plautus, Ein Wolf ist der Mensch dem Menschen.

جنگ افغان‌ها بر علیه اشغالگران روس را می‌توان به عنوان نمونه نام برد. چنین جنگ‌هایی می‌توانند متناقض باشند. (در جایی دیگر به این تناقضات پرداخته خواهد شد.)

جنگ افغانستان درست ویژگی‌های یک جنگ نیابتی را بر اساس دکترین ترومن دارد. استراتژی سیاسی- نظامی‌ای که در این جنگ پیش گرفته شد، را می‌توان برحسب برژینسکی به طور ساده چنین خلاصه و صورتبندی کرد: هدف، با استفاده از نقاط ضعف روسیه، «حداکثر خونریزی ممکن و طولانی»<sup>۲</sup> روسیه یا در یک کلمه، فرسایش آن کشور است، به قسمی که در بهترین حالت از طریق فرسایش یا از طریق تولید هزینه (نظامی، اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک) برای روسیه این کشور با از دست رفتن منابعش قادر به ادامه‌ی رقابت در سطح بین‌المللی نباشد. از منظر آمریکا در چارچوب جنگی نظیر جنگ افغانستان هدف پیروزی بلاواسطه نیست، بلکه طول زمان «خونریزی» و فرسایش طرف مقابل است.

توان ادامه‌ی رقابت در سطح بین‌المللی منجمله منوط به تخصیص موثر منابع است که همواره محدودند. در این استراتژی رقیب وادار به ائتلاف منابع در میدانی می‌شود که استراتژی «می‌خواهد».

### تفاوت‌ها و توازی‌ها بین جنگ افغانستان و اوکراین

**اولین توازی:** داده‌های موجود زیر دلالت بر وجود استراتژی افغانی کردن اوکراین دارند. بر حسب «اخبار یا هو»<sup>۳</sup> سازمان سیا از سال ۲۰۱۴ (در دوران اوباما) شروع به آموزش نیروهای اوکراینی توسط سیا برای پیشبرد یک جنگ «چریکی» و سازمان‌دهی شورش بر علیه نیروهای روسی اجرا کرده است. در سال ۲۰۱۵ کنگره آمریکا منع کمک به نئونازی‌ها که در سال ۲۰۰۰ تصویب شده بود، را حذف کرد.<sup>۴</sup>

آمریکا در مورد افغانستان پیش از اشغال روسیه طرح استراتژیک خود را طراحی و تصویب کرده است. جیمی کارتر پیش از اشغال افغانستان توسط روسیه در ۲۴ دسامبر ۱۹۷۹ برنامه‌ی حمایت و مسلح کردن مخالفین روسیه در افغانستان را در ۳ جولای ۱۹۷۹ امضاء کرد، بنابراین می‌توان از وجود یک استراتژی پیش از اشغال افغانستان حرف زد. این عمل در اوکراین نیز پیش از جنگ صورت گرفته است.

آمریکا در مورد اوکراین نیز در ۲۰۱۴ همانطور که ذکر شد، نیروهای اوکراینی برای چنین وضعی در آمریکا از پیش آموزش داده است. در مقام مقایسه به نظر می‌رسد آمریکائی‌ها، این استراتژی را این بار نه حدود شش ماه بلکه چند سال پیش از اشغال واقعی بر اساس تحلیل چشم‌اندازهای محتمل طراحی کرده‌اند.

<sup>۲</sup> توجه شود به مصاحبه زیر برژینسکی:

<https://nsarchive2.gwu.edu/coldwar/interviews/episode-17/brzezinski2.html>

برژینسکی: «بلافاصله پس از ورود نیروهای روس دو روند را شروع کردیم: تحریم ... که هزینه‌ی بین‌المللی عمل روسیه را بالا ببرد و ... دومی جواب مشترک پاکستان و ما با همکاری سعودی‌ها، مصری‌ها، انگلیسی‌ها، چینی‌ها ... که هدف آن خونریزی هر چه طولانی‌تر و بیشتر شوروی بود ... ما شروع به تامین اسلحه برای مجاهدین از منابع مختلف کردیم.» ترجمه‌ی آزاد.

<sup>۳</sup> [https://news.yahoo.com/cia-trained-ukrainian-paramilitaries-may-take-central-role-if-russia-invades-185258008.html?guccounter=1&guce\\_referrer=aHR0cHM6Ly93d3cubGF0aW11cy5jb20v&guce\\_referrer\\_sig=AQAAAEFnxNGgdTacKVepgy7LUMiWqe7QfWAquKOZY8vwF04TyN4sD6fna73LbYs9v-ZadEdSGc10P052wR153\\_6w52aWlw8QeRDiuthjywY13CS0U-qKbo1PGCswg9aV6UhM3zcR1xSa-h9g723MO6Bigz-K-dFzMq3rfYWsTwNgtf](https://news.yahoo.com/cia-trained-ukrainian-paramilitaries-may-take-central-role-if-russia-invades-185258008.html?guccounter=1&guce_referrer=aHR0cHM6Ly93d3cubGF0aW11cy5jb20v&guce_referrer_sig=AQAAAEFnxNGgdTacKVepgy7LUMiWqe7QfWAquKOZY8vwF04TyN4sD6fna73LbYs9v-ZadEdSGc10P052wR153_6w52aWlw8QeRDiuthjywY13CS0U-qKbo1PGCswg9aV6UhM3zcR1xSa-h9g723MO6Bigz-K-dFzMq3rfYWsTwNgtf)

<sup>۴</sup> <https://www.thenation.com/article/politics/congress-has-removed-a-ban-on-funding-neo-nazis-from-its-year-end-spending-bill/>

فرض برنامه این بوده که روسیه اوکراین را اشغال می‌کند. این چشم‌انداز منطبق بر خواست افغانی کردن اوکراین در جهت فرسایش روسیه است. بر اساس لوس‌انجلس تایم، هدف بنیادین «این نیروها...، سازماندهی مقاومت»... «کمک به اوکراینی‌ها برای آزادی کشورشان یا تضعیف روسیه در خلال یک شورش طولانی» بوده است.<sup>۵</sup> نویسنده احتمالا بدون اینکه بداند، هدفی را مجددا در مورد اوکراین ذکر کرده است که برژینسکی در مورد افغانستان صورتبندی کرده است. این هدف (یا اهداف در مجموع) برای آمریکائی‌ها به جنگ اوکراین همان معنایی را می‌بخشد که جنگ افغانستان برای آمریکائی‌ها بر حسب برژینسکی داشته است. روسیه با این جنگ و با اشغال اوکراین، باز به یکی از سناریوهای آمریکا نیز تحقق بخشیده است.

از صرف وجود این برنامه و فراهم آوردن مقدمات قانونی حمایت از نازی‌ها می‌توان نتیجه گرفت که هم بورژوا-امپریالیست‌های حاکم بر اوکراین و هم آمریکائی‌ها حمله‌ی روسیه به اوکراین را محتمل می‌دانستند و برای این حالت خود را آماده کرده بودند تا از نقاط ضعف روسیه در جهت فرسایش اش استفاده کنند. سیاست‌های حکام اوکراین مبین این است که علیرغم دیدن این چشم‌انداز به هیچ رو از تنش موجود نکاسته‌اند و «اجازه» دادند که از آنان استفاده‌ی ابزاری بشود. این وجه از روند باید در چارچوب دیالکتیک جانی و قربانی بررسی شود. در چارچوب این دیالکتیک طبعا عقرب بواسطه‌ی طبیعتش تیره نمی‌شود، اما رفتار قربانی است که بدل به موضوع می‌شود. باید در چارچوب این دیالکتیک سؤال کرد چرا اوکراینی‌ها از نیش «عقرب» اجتناب نکردند؟

**توازی دوم:** پرداخت هزینه‌ی افغانی کردن توسط دیگران. در چارچوب عقل ابزاری (تحلیل هزینه-استفاده) می‌توان گفت در جنگ افغانستان بار مالی جنگ را عمدتا کشورهای عربی بر عهده داشتند و سهم آمریکائی‌ها بالنسبه ناچیز بوده است، در حالیکه استفاده‌ی ناشی از جنگ را آمریکا و نه کشورهای عربی برده‌اند.

هزینه‌های مستقیم آمریکا در اوکراین نسبت به سایر عوامل درگیر (بویژه اروپا)، با توجه به مبادلات تجاری ناچیز آمریکا-روسیه هزینه‌ی بالنسبه کم تحریم روسیه (برای آمریکا) به علاوه هزینه‌ی حمایت از اوکراینی‌ها در جنگ با روسیه برایش ایجاد می‌کند. (به این هزینه‌ها باید جداگانه و بعدها می‌توان پرداخت.) طبعا در این راستا باید از سایر هزینه‌هایی که رساندن وضع به اینجا همچون ۵ میلیارد دلاری که هزینه‌ی «تعویض رژیم» در اوکراین کرده است، صرف‌نظر کرد. صرف‌نظر از یک اشغال یک موضع استراتژیک در روابط قدرت بین‌المللی، در وجه اقتصادی نیز می‌توان گفت آمریکا برنده‌ی مستقیم «تعویض رژیم» ۲۰۱۴ یا به زعم برخی کودتا در اوکراین، بوده است که هزینه‌های مذکور را جبران می‌کنند. برای مثال می‌توان شل و شرکت‌های آمریکائی شیو-رون و اکسون موبایل را ذکر کرد که پس از «تعویض رژیم» عمدتا استخراج گاز را در اوکراین بر عهده گرفتند.<sup>۶</sup>

روسیه و اوکراین را ندیده بگیریم، این اتحادیه‌ی اروپا است که هزینه‌ی اصلی رقابت بین روسیه و آمریکا را برعهده دارد. اقلام عمده این هزینه‌ها (عبارتند از: ۱) هزینه‌ی تن دادن به خواست آمریکا و افزایش بودجه‌ی نظامی (۱۰۰ میلیارد یورو در آلمان) و بدین ترتیب تولید تقاضا برای صنایع نظامی آمریکا (منجمله خرید اف ۳۵) که بخشی از هزینه‌ی آمریکا را جبران می‌کنند. (۲) هزینه‌های تحریم روسیه بویژه افزایش هزینه‌ی واردات انرژی متوجه اروپا

<sup>5</sup> [https://www.latimes.com/opinion/story/2022-02-25/ukraine-cia-insurgents-russia-invasion?fbclid=IwAR285GhWyTY2pJodPDOWx8aGBT5diAAPLZ1\\_NbzN5R\\_tVnylilc5LSFgN9w](https://www.latimes.com/opinion/story/2022-02-25/ukraine-cia-insurgents-russia-invasion?fbclid=IwAR285GhWyTY2pJodPDOWx8aGBT5diAAPLZ1_NbzN5R_tVnylilc5LSFgN9w)

<sup>6</sup> برای خواننده‌ی کم حوصله‌ای که زبان آلمانی می‌داند، می‌تواند ویدئوی قدیمی زیر (یوتیوب) برای فهم مسئله مفید باشد: ARD Monitor, Die NATO als Kriegstreiber in der Ukraine (22.8.14)

<https://www.youtube.com/watch?v=qpw5qlZ7QeM>

<sup>7</sup> <https://www.stern.de/politik/deutschland/f-35-tarnkappenjets-fuer-die-bundeswehr--regierung-plant-kauf-31698424.html>

است ۳) هزینه‌ی مسلح کردن اوکراینی‌ها ۴) هزینه‌ی نامعلوم و درازمدت پناهندگان اوکراینی که علاوه بر وجه مالی ممکن است مشکلی اجتماعی به بار بیاورد.

این امور بویژه در آلمان تخصیص غیر موثر منابع اقتصادی را به همراه دارد. فشار بر بیلان تجارت خارجی کشورهای اروپائی بویژه آلمان و تحمیل کسری بودجه بیشتر به آلمان اثرات نامطلوب برای این کشور(ها) دارند و به توان رقابت آنان در سطح بین‌المللی در رقابت منجمله با آمریکا لطمه می‌زنند، در حالیکه جنگ حکم محرک برای اقتصاد آمریکا بویژه با تولید تقاضا برای صنایع نظامی و نفتی/گازی آمریکا پیدا کرده است.

**توازی دیگر:** هویت اجتماعی نیروی افغانی و بویژه مسلط در جنگ افغانستان قابل تامل است. این نیروها در وجه غالب صرفنظر از نحوه‌ی صورتبندی خواست‌هایشان به زبانی دینی، نیروهائی بودند که روابط و مناسبات ماقبل سرمایه‌داری نمایندگی می‌کردند. نیروهای سلفی-اسلامی وارداتی باز در وجه غالب در بهترین حالت موید روابط سرمایه‌دارانه بودند. هر دو نیرو را می‌توان موید روابط و مناسبات سلطه در سطح جهان تلقی کرد. به لحاظ سیاسی-ایدئولوژیک می‌توان در کل از سلطه‌ی ارتجاع اسلام-سیاسی در جنگ افغانستان حرف زد.

در روند جنگ افغانستان آمریکا از «هر» نیروئی حمایت کرد که روی زمین با روسیه می‌جنگید. بدین ترتیب شاید بتوان گفت افغانستان محل آزمایش عملیاتی است که بعدا در دوره‌ی اول جنگ نیابتی سوریه اجرا شد و معروف به عملیات تیمبر سیکمور Timber Sycamore گشت. در اوکراین نیز اینکه در این روند، نئونازی‌ها مثل اسلامیت‌های افغانی یا داعشی‌ها بدل به نیروی هژمونیک و یا موثر بشوند، نقشی ایفاء نمی‌کند. بر این بافتار باید حذف قانون منع حمایت از نئونازی‌ها را تفسیر کرد.

ضرورت حذف موانع قانونی ناشی از لزوم حمایت از این نیروها در اوکراین بود که نقش مهمی در ممانعت از حل مسالمت‌آمیز منازعات داخلی بویژه مسئله اقلیت ملی در اوکراین که یکی از پایه‌های منازعه درونی را تشکیل می‌دهد، بودند. اقلیت ملی روس در اوکراین که بر اساس مطالعات مختلف ۲۹/۶ درصد تا ۳۹/۹٪ اهالی اوکراین را تشکیل می‌دهد، همچون تمام اقلیت‌های ملی در جهان از حقوقی برخوردار است که بویژه توسط نئونازی‌های در اوکراین از آنان گرفته شده است. باید به نقش کولومویسکی Kolomoisky سرمایه‌دار اوکراینی (مشهور به رئیس جمهور در سایه اوکراین) که علیرغم یهودی بودنش از حامیان و بنیان‌گذاران جریان نئونازی در اوکراین است، یا تیانیوک Tjahnybok از رهبران حزب اسوبودا در سرکوب این اقلیت اشاره کرد. بر اساس پیشنهاد تیانیوک بود که ۲۰۱۴ حقوق به رسمیت شناخته شده (چند زبانی بر حسب قانون ۲۰۱۲ در اوکراین) حذف شد و به تنشی دامن زده شد که مقدمه‌ی عملی منازعه و جنگ داخلی است.

گرفتن آشکار هویت ملی امری آشناست، روس‌ها در اوکراین همان وضعی را پیدا کردند که کردها در کشورهای ترکیه و ایران دارند. در این مسئله‌ی خاص مبارزات دو جناح فاسد بورژوا-امپریالیستی<sup>۸</sup> با یکدیگر در اوکراین تجلی می‌یابند و پایه‌ی داخلی منازعه (جنگ) را تشکیل می‌دهد. این دو جناح متحدین آمریکا و روسیه و عاملین انتقال مخاصمه‌ی بین‌المللی بین دو مرکز سیستم امپریالیستی را تشکیل می‌دهند. در روند منازعات داخلی نئونازی‌ها، با خواست سرکوب اقلیت روس بازوی نظامی متحد آمریکا در داخل اوکراین را تشکیل می‌دهند. برای آمریکا اما همچون در افغانستان اما هویت این نیروها اهمیتی ندارد.

همانطور که برژینسکی یکبار گفته است: «کدام در تاریخ مهترند، طالبان یا فروپاشی شوروی؟» اگر زنده می‌بود احتمالا می‌گفت: «کدام در تاریخ مهترند: نئونازی‌ها یا فروپاشی روسیه؟» نیروهای نئونازی در استراتژی افغانی

<sup>۸</sup> در مورد فساد در اوکراین و رژیم زلنسکی منجمله و برای مثال «ماجرای اسناد پاندورا» و حساب‌های بانکی دو حلقه‌ی اصلی (روسی و غربی) اولیگارش‌های حاکم بر اوکراین بررسی شود.

کردن نه فقط به دلایل عمومی لازمند، حتی می‌توان گفت با توجه به نقش آنان در دامن زدن به منازعات داخلی، جلوگیری از اجرای قرارداد مینسک، و ممانعت از صلح در این استراتژی غیر قابل چشم‌پوشی است. پوتین اگر چه در مورد نفوذ نئونازی‌ها در رژیم اوکراین حق دارد، ولی برای او نیز چون آمریکا مسئله هژمونی و سلطه مطرح است و نه نازیسم. می‌توان به جرئت گفت، برای او نیز منطق فوق‌العاده دارد. از منظر او نیز احتمالاً همان سؤال برژینسکی مطرح است: برای تاریخ و در تاریخ، هژمونی روسیه مهمتر است یا مرگ هزاران روس و اوکراینی؟ پوتین نیز ابائی ندارد که از نئونازی‌های اروپا حمایت کند، اگر در راستای تحقق استراتژی‌اش باشند. روابط لوپن و روسیه و سایر نیروهای راسیست و محافظه‌کار در اروپای غربی را می‌توان به عنوان مثال ذکر کرد. حمایت روسیه از جانیان در کشورهای پیرامونی (اسد و دیگران) نیز به توضیح ندارد.

تنش آفرینی نیروهای نازی در اوکراین در درگیری‌های داخلی و نقش آنان در روند «تعویض رژیم» و سیاست‌های رژیم حاکم بر اوکراین پس از «تعویض رژیم» و در روند واقعی برآمدن این جنگ باید جداگانه مطالعه شوند.

### تفاوت‌های دو وضعیت

یک عدم توازی مهم بین دو جنگ وجود دارد. این عدم توازی ناشی از ناین‌همانی افغانستان و اوکراین و جای آنان در جغرافیای سیاسی-نظامی است که در عین یک برهان قوی در راستای خواست طولانی (افغانی کردن) جنگ اوکراین نیز می‌باشد.

باید با سناتور آمریکائی کریس مورفی موفق بود که گفته است: «اوکراین می‌تواند افغانستان بعدی بشود».<sup>9</sup> (تاکید از من است). این جنگ و شکست روسیه در آن به معنای شکست روسیه در حفظ «تعادل» اتمی بین دو طرف است که به مکان اوکراین در جغرافیای سیاسی-نظامی برمی‌گردد.

در حالیکه با از دست رفتن افغانستان به «تعادل» بویژه اتمی در سطح جهانی لطمه‌ی وارد نشد، به عبارت دیگر افغانستان به مناطق درجه اول استراتژیک در جغرافیای سیاسی تعلق نداشته و ندارد، اوکراین در کنار گرجستان در این جغرافیا مقامی دیگر دارد. پیوستن اوکراین به ناتو و استقرار موشک‌های ناتو در اوکراین به «تعادل» قوای اتمی لطمه‌ی جدی‌ای وارد می‌کند. این امر را در کنش و واکنش بوش و پوتین می‌توان دید. هنگامی که در سال ۲۰۰۸ در بخارست بوش جوان اعلام کرد خواهان پیوستن دو کشور مذکور به ناتو است، بلافاصله با واکنش روسیه مواجه شد. «پیوستن اوکراین و گرجستان به ناتو تهدید مستقیم روسیه است» (پوتین)

هدف اعلام شده‌ی روسیه از جنگ که در عین حال برهان طرفداران شرمگین و صریح پوتین و مدافعین حمله‌ی روسیه (پوتین) به اوکراین و اشغال این کشور چه توسط راست افراطی غربی و چه توسط استالینیست/مائوئیست‌ها در چپ سنتی است، عمدتاً حفظ «تعادل» موجود بین روسیه و ناتو در حوزه‌ی نظامی-اتمی است. استدلال این است که منافع امنیتی روسیه بواسطه‌ی خدشه‌ی ناتو به توافق نانوشته‌ای که بین گورباچف و غرب مبنی بر عدم گسترش ناتو در شرق صورت گرفته است، به خطر افتاده است. در این راستا باید توجه کرد که پیوستن اوکراین به ناتو تغییر در محاسبات پایه در یک جنگ اتمی بوجود می‌آورد. متخصصین این نوع جنگ‌ها از ضربه‌ی اول و دوم در یک جنگ اتمی حرف می‌زنند. با فرض پیوستن اوکراین به ناتو که ۲/۰۶۳ کیلومتر مرز مشترک با روسیه

<sup>9</sup> <https://www.theguardian.com/world/2021/dec/04/biden-putin-call-ukraine-russia-white-house>

دارد، با توجه به فاصله‌ی محل استقرار موشک‌ها (بگوتیم مرز اوکراین) که فاصله‌ی زمینی‌اش با مسکو ۴۹۰ کیلومتر است، احتمال موفق بودن ناتو در ضربه اول بسیار بالا می‌رود. برقراری مجدد «تعادل» منوط به استقرار موشک‌های روسیه برای مثال در مکزیک است که عملاً در این لحظه ممکن نیست یا پشت سرگاردن تکنولوژیک آمریکا است که احتمال آن بسیار کم است.

با عزیمت ازین تفاوت باید گفت احتمال اینکه روسیه بدون دست یافتن به اهدافش بویژه عدم پیوستن اوکراین به ناتو این کشور را ترک کند، بسیار ناچیز است. صحبت از شکست قطعی روسیه در اوکراین زمانی می‌توان کرد که اوکراین به ناتو بپیوندد و یا روسیه مجبور شود، از کریمه صرف‌نظر بکند. در چارچوب تناسب قوای فعلی این امور مرزهای سیاسی روسیه را تشکیل می‌دهند. از منظر روسیه مسئله‌ای به نام کریمه و اوکراین به عنوان عضو ناتو که بتوان در مورد آنان مذاکره کرد، وجود ندارد. همانطور که از منظر کندی در سال ۱۹۶۲ در منازعه بین دو بلوک خواست کوبا محلی از اعراب نداشت، گویا کوبا کشوری مستقل نیست، و این کشور طرف گفتگو نبود، خواست حکام اوکراین نیز امروز از منظر روسیه اصولاً محلی از اعراب ندارد.

اگر چه عدم پیوستن اوکراین به ناتو الزاماً به معنای پیروزی قطعی روسیه نیست، با این همه یک موفقیت نسبی در مبارزه بر سر هژمونی در جهان است. نسبی، چرا که خود جنگ فی‌نفسه در عین حال موفقیت نسبی آمریکا را نیز در بر دارد. آمریکا به لحاظ استراتژیک در مرزهای روسیه امکان دائمی دخالت دائمی یافته است و بدل به کلید یا حداقل یکی از نیروهای موثر در نحوه‌ی پایان جنگ اوکراین شده است.

### تفاوت در وجه اقتصادی بین دو وضعیت

یک تفاوت بین روسیه فعلی و شوروی در طی دو جنگ وجود دارد. سرمایه‌داری دولتی روسیه‌ی شوروی دچار بحران ساختی بود. روسیه‌ی فعلی و هم‌تاهای غربی آن دچار بحران‌های یکسان و عمومی سرمایه‌داری هستند.

در مورد نقش روسیه‌ی فعلی در اقتصاد جهانی نباید اغراق کرد، فقط باید گفت روابط و پیوندهای آن با سیستم جهانی غیر قابل انکارند. این روابط با روابط شوروی با سایر کشورها تفاوت دارد و این تفاوت بین «خونریزی» امروز و دیروز روسیه تفاوت ایجاد می‌کند. همانطور که تا این لحظه دیده شده است، با توجه به اینکه از مجرای افزایش تورم و خطر رکود تورمی در اروپا، این جنگ یک شوک برای اقتصاد جهانی بوده است، فرسایش روسیه - جز در حوزه‌ی نظامی - یک طرفه نیست. عدم امکان تبدیل یک جانبه‌ی اوکراین به افغانستان به این معنا است که طرف(های) دیگر نیز بر خلاف افغانستان مجبور به اتلاف منابع (نظامی - اقتصادی‌اش) می‌شود. از آنجا که از پیش نمی‌توان منجمله هزینه‌ی تورم حتمی و یک رکود تورمی (در اروپا) بویژه اثرات اجتماعی آن را محاسبه کرد و مقایسه‌ی میزان اتلاف منابع این دو در این لحظه و پیش‌ارخدای *ex ant* غیر ممکن است، فقط می‌توان به گرایش‌ها اشاره کرد. لاگارد رئیس بانک مرکزی اروپا به درستی گفته است که اثر منفی جنگ برای اروپا با طولانی شدن جنگ بیشتر می‌شود.<sup>۱۰</sup> این امر درست در جهت خلاف استراتژی طولانی کردن جنگ عمل می‌کند.

این جنگ و تحریم‌ها اثرات منفی اقتصادی، تورم عرضه‌ای، کاهش درآمد واقعی در اثر کاهش فعالیت‌های اقتصادی، و تغییر در بازارهای مالی (منجمله و بویژه با بالا رفتن ریسک)، و در نتیجه سیاست پولی انقباضی و

احتمالا بالا رفتن نرخ بهره برای همه دارند که باز همه سعی می‌کنند به خاطر اثر منفی آن بر رشد و خطر رکود از آن اجتناب کنند. بانک مرکزی اروپا عدم تمایلش را در این رابطه ابراز کرده است. ماریو سانتو عضو شورای اداره‌ی همین بانک اعتراف کرده است که رکود تورمی کشورهای اروپائی را تهدید می‌کند<sup>11</sup> این امر بویژه به گفته‌ی عضو شورای مشاوران اقتصادی دولت آلمان، فولکر ویلند، بویژه در مورد آلمان<sup>12</sup> صادق است. تردید بانک‌های مرکزی کشورهای غربی (بویژه اروپائی) در مورد سیاست‌های پولی در حالیکه خطر رکود وجود دارد، بی‌جا نیستند. تورم در اروپا بر تورم در مقیاس جهانی تاثیر مستقیم دارد. رکود تورمی با توجه به نقش اروپا در اقتصاد جهان قابل انتقال به سایر کشورهائی است که به طور مستقیم در معرض اثرات جنگ قرار ندارند.

به علاوه باید در نظر داشت، تورم و بحران بیکاری احتمالی ناشی از رکود فقط مشکلات اقتصادی باقی نمی‌ماند، بلکه در عین حال می‌تواند مشکلات اجتماعی بدنبال داشته باشند. بیشترین لطمه در اثر تورم و رکود به لایه‌های پایین اجتماع می‌خورد، که آرامش آنان شرط عمومی برای بقاء کل سیستم است. اثرات مثبت این جنگ بر حسب «عقل ابزاری» (هورکهایمر) و کلبی مسلکان افزایش بودجه‌ی نظامی در مقیاس جهانی و بدین ترتیب افزایش تقاضا برای صنایع نظامی است، اینکه افزایش تقاضا در این حوزه و در نتیجه افزایش تولید (بر حسب یک دریافت کینزی) بدل به موتوری بشود که اقتصاد کشورهای مرکز (یا کل سیستم) را از رکود خارج کند، مورد تردید است. با نگاه به آمار موجود دیده می‌شود که بر خلاف پندار رایج صنایع نظامی وزن کمی در کل تولید ناخالص جهان دارند. برای مثال میزان فروش فقط ۱۵ بنگاه تولیدی بزرگ غیر نظامی در سال ۲۰۱۷ شش برابر کل فروش صنایع نظامی در مجموع بوده است. در همان سال فروش فقط توپا تا ۱۰٪ بیش از فروش تمام صنایع نظامی در مجموع بوده است.<sup>13</sup>

وضع عمومی اقتصادی در روسیه (رشد، تورم، بیکاری و غیره) پیش از جنگ بالنسبه «خوب» بوده است. این وضع عمومی اما به هیچ رو چیزی در مورد ضعف ساختی اقتصاد روسیه به ما نمی‌گوید (که بویژه در وابستگی درآمد ارزی به نفت و گاز و تنگناهای تکنولوژیک تجلی می‌یابد و در این جنگ اهمیت بیشتری می‌یابند). این ضعف‌ها به قسمی هستند که در اثر حاد شدن آنان می‌تواند مرتبه روسیه در سلسله مراتب جهان از نظر اقتصادی به مرتبه‌ی نیمه‌پیرامونی تنزل بیابد. (اولگ کومولف اقتصاددان «منقد» روسی که البته با اغراق روسیه‌ی کنونی را یک کشور نیمه‌پیرامونی ارزیابی می‌کند، سقوط بیشتر آن و تبدیل آن را به یک کشور پیرامونی پیش‌بینی می‌کند.<sup>14</sup> باید پیش‌بینی کومولف و امکان تنزل مرتبه را جدی گرفت، اما نسبت به میزان و کیفیت آن باید شک داشت.) روسیه در صورت طولانی شدن جنگ می‌باید جایگزینی برای صادرات انرژی خود بیابد، در غیر این صورت نخواهد توانست در رقابت بین‌المللی دوام بیاورد. این مشکل‌ترین مسئله‌ای است که گریبان روسیه را در میان و دراز مدت در صورت اطاله جنگ خواهد گرفت، حل مسئله مستلزم تجدید نظر و تغییر حداقل در دو استراتژی اقتصادی (۱ توسعه داخلی ۲) تغییر در استراتژی صادرات و مبارزه برای سلطه بر بازار در کشورهای غیر غربی در حین جنگ است. صرف‌نظر از جنگ نیز، در دراز مدت روسیه در صورت عدم برطرف کردن تنگناهای ساختی باید

<sup>11</sup> <https://www.reuters.com/world/europe/ecbs-centeno-warns-stagflation-russia-ukraine-conflict-2022-03-02/>

<sup>12</sup> <https://www.reuters.com/world/europe/cracks-widen-euro-zone-economy-war-ukraine-rages-2022-03-30/>

<sup>13</sup> <https://www.weforum.org/agenda/2018/12/global-arms-sales-captured-in-4-charts/>

<sup>14</sup> Oleg Komolov - CAPITAL OUTFLOW AND THE PLACE OF RUSSIA IN CORE-PERIPHERY RELATIONSHIPS, in: World Review of Political Economy, Vol. 10, No. 3 (Fall 2019), pp. 328-341

با مقام خود در سطح جهانی خداحافظی کند، جنگ فقط این امر را مشهود کرده است. به معنای اخیر مسئله برای روسیه زندگی یا مرگ به عنوان یک هژمون در جهان است. جنگ «واقعی» روسیه در واقع در میدان توسعه جریان دارد، اجبار به تخصیص منابع به جنگ در واقع جنگ اوکراین را بدل به امری کرده است که پیروزی در میدان توسعه را به مرزهای ناممکن رسانده است. تنها اثر «مثبت» جنگ و تحریم کارکرد این دو همچون یک سیستم گمرکی و حمایت از تولید در داخل است. این امر اما فقط یک شرط توسعه درون‌زا را تشکیل می‌دهد و بدون فراهم آوردن شروط دیگر می‌تواند مثل مورد ایران، این اثر «مثبت» نباشد. اگر چه رژیم پوتین بر خلاف دولت ایران عملاً می‌خواهد یک رژیم توسعه نیز باشد، باید به اینکه روس‌ها تحریم‌ها را بدل به امری مثبت بکنند، شک داشت. بر خلاف حکمت عامیانه خواستن = توانستن نیست، بلکه فقط یک پیش شرط است.

علیرغم تلاش نسبتاً ناموفق رژیم پوتین در تنوع بخشیدن به صادرات و افزایش سهم محصولات صنعتی در صادرات هنوز بیش از ۵۰ درصد درآمد ارزی از محل صدور انرژی تامین می‌شود. با اینکه سیاست دلارزدائی پوتین نسبتاً موفق بوده است و او سهم دلار را از ۹۵٪ ۲۰۱۳ به ۱۰٪ ۲۰۲۲ در مبادله‌ی تجاری با برزیل، چین، آفریقای جنوبی و هند کاهش داده است، اما به طور بلاواسطه در اثر جنگ ارزش روبل به کم و بیش یک سنت آمریکائی کاهش یافته است و روسیه مجبور شده است در پی آن نرخ بهره را به ۲۰٪ افزایش بدهد. در اثر جنگ و تحریم تنگناهای صادرات و واردات بوجود آمده است که نتیجه‌شان توقف تولیدهای وابسته به آنان است. خروج شرکت‌های خارجی از روسیه و توقف تولید این شرکت‌ها اثرات منفی بر رشد (و توسعه) در کشور خواهد داشت.

با رشد<sup>۱۵</sup> حدود ۴/۶۹٪ ۲۰۲۱ در واقع روسیه پیش از جنگ در حال خروج از رکودی بوده است که ۲۰۱۵ آغاز شد. جنگ (و تحریم) نه فقط خروج را برای روسیه در این لحظه غیر ممکن می‌کند، بلکه می‌تواند بر حسب منابع غربی به جای رشد ۲/۹۵٪ (بر حسب پیش‌بینی دیگر ۱/۸٪) در سال جاری حدود ۷٪ کاهش کل حجم اقتصاد را به دنبال داشته باشند.<sup>۱۶</sup>

با برآوردها اصولاً می‌بایست با احتیاط برخورد کرد. نمونه‌ی آخرین تخمین اغراق آمیز (که شتابزده ۶ روز پس از شروع جنگ ارائه شده) عبارت است از: ضرر مستقیم هفت میلیاردی نابودی تجهیزات و نیروی انسانی در ۴ روز اول جنگ، نتیجه‌ی این ضرر کاهش ۲/۷ میلیارد در تولید ناخالص داخلی است، هزینه‌ی روزمره جنگ ۲۰-۲۵ میلیارد دلار ارزیابی شده است.<sup>۱۷</sup> یکی دیگر ارزیابی می‌کند که روسیه در اثر جنگ ۱۵٪ و دیگری ۲۵٪ رشد منفی<sup>۱۸</sup> خواهد داشت.

با اینکه تخمین‌های غربی‌ها به نظر اغراق‌آمیزند و احتمالاً تبلیغات جنگی، آرزوها و ناشی از موضع منحط و ایدئولوژیک نویسندگان‌اند، ولی می‌توان آنان را به عنوان اشاره‌ای به یک گرایش واقعی معتبر دانست: رکود ژرف در روسیه حتمیت دارد و به این ترتیب روسیه در این جنگ در هر صورت فرسوده خواهد شد. با توجه به تناقضاتی که در روندهای اجتماعی موجودند، میزان فرسودگی و ژرفای این رکود را نمی‌توان از قبل پیش‌بینی کرد.

با این همه اگر پیوندهای اقتصادی روسیه با بقیه‌ی جهان وجود نمی‌داشتند استراتژی فرسایش روسیه در وجه اقتصادی موفقیت کامل می‌داشت. مثال مشهور برای نشان دادن این پیوندها تحریم ۲۰۱۸ صنایع آلومینیوم روسیه

<sup>15</sup> <https://www.statista.com/statistics/263621/gross-domestic-product-gdp-growth-rate-in-russia/>

<sup>16</sup> <https://www.reuters.com/world/europe/jpmorgan-shock-russian-gdp-will-be-akin-1998-crisis-2022-03-03/>

<sup>17</sup> <https://civitta.com/articles/civitta-easybusiness-and-cer-experts-in-ukraine-release-study-on-war-costs-for-russia-and-ways-to-support-ukraine>

<sup>18</sup> <https://time.com/6160043/ukraine-oil-1970s-stagflation/>



است که بواسطه تاثیر منفی آن بر برخی رشته‌ها در آمریکا ۲۰۱۹ پس گرفته شد. روسیه در اقتصاد جهانی به ویژه در زمینه انرژی، فلزات، تامین مواد معدنی مثل تیتانیوم، نیکل، کوبالت ...، مواد غذایی (منجمه گندم) و برخی محصولات دیگر در جهان نقشی ویژه ایفاء می‌کند. این نقش باعث می‌شود هر ضربه‌ای (تحریم و غیره) به اقتصاد این کشور نتایج اسفناکی برای کل سیستم به همراه دارد در حالیکه «انفراد» روسیه و تحریم در دوران جنگ سرد، هزینه‌ی قابل ملاحظه‌ای برای غرب نداشت ولی در شرایط فعلی هزینه‌ی آن برای سیستم جهانی بسیار بالاست. همانطور که پیشتر اشاره شد، تحمل این هزینه‌ها برای غرب (اروپا به خصوص آلمان) بسیار دردآور است، و نیاز به برنامه‌ریزی درازمدت دارد. چرا که این سیاست‌ها به طور مستقیم بر قیمت‌های بازار و بویژه بازار انرژی تاثیر می‌گذارند و این قیمت‌ها به نوبه‌ی خود بر هزینه‌ی تولید، قیمت محصولات، توان رقابت در سطح بین‌المللی همه‌ی کشورها به طور نامساوی اما تاثیر می‌گذارد و برای مصرف کنندگان، بویژه فرودستان، که نقشی مهم به لحاظ اقتصادی دارند یک نتیجه‌ی قطعی خواهد: تورم و کاهش درآمد واقعی، نه فقط در اثر تورم بلکه در اثر تغییرات در اقتصاد «واقعی». در شرایط بحرانی فعلی در جهان (رکود و کرونا) هر سیاست خصمانه‌ای چه از طرف روسیه و چه غرب به عامل منفی نه فقط برای کشورهای درگیر بلکه برای اقتصاد جهانی می‌کند. «خونریزی» روسیه بلافاصله بدل به «خونریزی» کل سیستم، بویژه در وضعیت فعلی خونریزی اروپا، می‌شود. غرب نمی‌تواند از اثر زنجیره‌ای (دومینویی) تحریم‌ها جلوگیری کند. هنوز برای بررسی اثرات واقعی و آماری این اثرات زود است، اما با توجه به اینکه قیمت نفت به بیش از ۱۰۰ دلار رسیده است، و قیمت گاز ۶۰٪ افزایش داشته است، با قطعیت می‌توان از گرایش به کاهش رشد و در نتیجه اثرات رکودی آن در اقتصاد جهان حرف زد. این در حالی است که در مقابل این اثر منفی بر اقتصاد جهانی نمی‌توان اکنون با دقت گفت، که بالا رفتن قیمت‌ها کاهش سهم بازار روسیه را جبران می‌کنند یا خیر. له و علیه این امر هم آمار مختلف و هم تحلیل‌های متناقض ارائه شده است. اگر این تحریم‌ها گسترش یابند، یا روسیه واکنشی مشابه نشان بدهد، می‌توان منتظر شوک دوم بود. شوک دوم (قطع گاز به اروپا) تمام تلاش‌ها را برای خروج از بحران (بر طرف کردن خطر رکود تورمی در اروپا و در مقیاس جهانی) برباد خواهد داد. برای سیستم بین‌المللی بالا رفتن بیشتر قیمت نفت/گاز فاجعه آمیز است.

به جای همه راه‌ها به رم ختم می‌شود گویا امروز باید گفت همه‌ی راه‌ها به پکن ختم می‌شود. بدون رشد چین که بدل به «موتور» محرک اقتصاد جهانی شده است، همچون در مورد خروج سیستم از بحران ۲۰۰۷-۲۰۰۸ (با رشد بیش از ۱۰٪ در سال ۲۰۱۰)، فائق آمدن بر بحران برای هر دو طرف بسیار سخت است. مشکل اما این است که چین نیز از وضعیت مناسبی برخوردار نیست و نمی‌توان با اطمینان «به این امامزاده دخیل بست». رشد اقتصاد خود چین در دهه‌ی اخیر از بیش از ۱۰٪ در سال ۲۰۱۰ به ۲/۳٪ در سال ۲۰۲۰ رسیده است. (این کاهش نه فقط به واسطه‌ی کرونا بلکه به واسطه‌ی رکودی است که اقتصاد جهان پیش از کرونا نیز در معرض آن قرار داشت).

شاید بتوان مشکل تصویر شده فوق را در پیش‌گویی بانک جهانی/صندوق بین‌المللی پول بهتر دید. بر حسب بانک جهانی/صندوق بین‌المللی پول رشد اقتصاد جهانی که در کل بر اساس داده‌های گذشته ۴/۴٪ پیش‌بینی می‌شد حداقل نیم درصد کاهش می‌یابد.<sup>۱۹</sup> (که باز به نظر نظرورزی می‌آید و باید با آن با احتیاط برخورد کرد. احتمالاً کاهش بیشتر از نیم درصد است. بر حسب ارزیابی اقتصاددان بانک جی.پی. مورگان چی‌س و شرکاء کاهش ۱٪ خواهد بود.<sup>۲۰</sup>) در واقع این رقم که میزان دقیق آن روشن نیست کم و بیش بازتاب روابط متقابل اقتصادی روسیه

19 <https://www.reuters.com/markets/europe/imf-chief-georgieva-says-ukraine-war-lower-global-growth-forecast-2022-03-10/>

20 [https://www.business-standard.com/article/international/war-in-ukraine-sanctions-will-have-severe-impact-on-global-economy-imf-122030600070\\_1.html](https://www.business-standard.com/article/international/war-in-ukraine-sanctions-will-have-severe-impact-on-global-economy-imf-122030600070_1.html)

با بقیه‌ی جهان و اثرات جنگ است. از اینکه سهم روسیه ۲۰۲۱ در تولید ناخالص جهان %۱۳/۰۸ بوده است با در نظر گرفتن پیش بینی فوق، می‌توان نتیجه‌گرفت بخش اعظم کاهش (نیم‌الی یک درصدی رشد) متوجه سایر کشورها می‌شود.

از همین مختصر نتیجه می‌شود که فرسایش روسیه (در اثر جنگ و تحریم‌های اقتصادی) ممکن است بیش از هزینه‌ی غرب باشد، اما هزینه‌ها (ها)ی آن برای غرب بیش از هزینه‌ای است که فرسایش روسیه در جنگ افغانستان داشته است. غرب ما به ازاء فرسایش روسیه باید هزینه‌های نه فقط اقتصادی بلکه هزینه‌های اجتماعی رکود تورمی احتمالی را بپردازد. هزینه‌ها در کشورهای پیرامونی با توجه به شکنندگی ساختی آنان به سختی قابل تحملند. این هزینه بیش از هر چیز دیگر هزینه‌ی سنگین ناآرامی‌های احتمالی اجتماعی ناشی از تورم و رکود در حوزه‌ی نفوذ غرب در پیرامون است که فاقد منابع لازم برای مقابله با اثرات بحراند و می‌تواند بنیاد مقابله به مثل روسیه و دخالت روسیه در این کشورها را فراهم آورد.

به علاوه سهم همه‌ی عوامل ذینفع غربی در فرسایش در اثر بحران مساوی نیست. به این دلیل معلوم نیست خود غرب در شرایط رکود اقتصادی بتواند سیاست‌های خود را یکپارچه ادامه بدهد. باید منتظر بود، این تفاوت‌ها در پی فروکش کردن تب اولیه خود را نشان دهند و سپس چشم‌انداز را دقیقتر تحلیل کرد. در این راستا بویژه باید منتظر پایان انتخابات در فرانسه بود.

### عامل انسانی

علیرغم این وضعیت و فرسایش دوجانبه، اما آنچه این جنگ را برای روسیه خطرناک می‌کند طول آن است. این فاکتور را روسیه نمی‌تواند کنترل بکند. چراکه نمی‌تواند جلوی حمایت غرب از اوکراین و تحریم‌ها را بگیرد، و به این ترتیب نمی‌تواند با استراتژی آمریکائی‌ی طولانی کردن جنگ تا آنجا که ممکن است، مقابله موثر بکند و جنگ را دلخواسته کوتاه بکند. با این همه روسیه می‌تواند جلوی برخی از اثرات منفی آن را بگیرد.

با توجه به فقط نیمی از ۶۴۰ میلیارد دلار ذخیره‌ی بانک مرکزی روسیه که دچار تحریم نیست، روسیه علیرغم اشتباهات معین دولتمردان این کشور در ابتدای جنگ به طور بلاواسطه از پس کل هزینه‌های مستقیم این جنگ به طور مجرد برمی‌آید. با این همه در این روند ممکن است صدماتی ببیند که در صورت تداوم بدل به زخم‌های لاعلاج بشوند. مهمترین لطمه اثرات جنگ در روابط درونی کشور است.

حتی با فرض غلبه روسیه بر اوکراین و ممانعت از پیوستن آن به ناتو (که احتمالا چنین خواهد بود)، روسیه قادر نیست در درازمدت مانع گسترش نفوذ غرب در شرق بشود. جنگ زمینه‌ی افزایش نفوذ را فراهم می‌کند. در روسیه هنوز تصور می‌شود «دولت = جامعه‌ی سیاسی». این در حالی است که غرب مدت‌هاست در شرق حضور دارد. برای غرب مسئله بیشتر تبدیل این نفوذ به نیروی سازمان‌یافته و موثر است همچون در اوکراین ۲۰۱۴. این مسئله آسان نیست اما عملی است. استبداد در نهایت نمی‌تواند مانع آن بشود، فقط می‌تواند آن را به عقب بیاندازد، خود فروپاشی بلوک شرق دلالت بر آن دارد. جنگ اوکراین در درازمدت در این جهت عمل می‌کند.

اینکه نفرت مردم روس و اوکراین نسبت به نیرو(ها)ی خارجی بیش از نفرت به رهبران خود است، در این لحظه امری متعارف است، تغییر در این نسبت چه برای روسیه و چه برای هم‌تاهای غربی و رهبران اوکراین خطرناک است. در اثر طولانی شدن جنگ و ملموس شدن اثرات آن بر زندگی روزمره ممکن است که این نسبت تغییر کند،

و در صورت سازماندهی نیروئی که بخواهد و بتواند به جنگ پایان بدهد، این خطر برای حکام روسیه و اوکراین جدی می‌شود.

امروز مردم به طور عمومی با توجه به تبلیغات ناسیونالیستی «روسیه‌ی بزرگ» به تلفات جنگ و لطمات اقتصادی ناشی از آن توجهی ندارند. این تلفات که به لحاظ اخلاقی و ایدئولوژیک در دراز مدت قابل توجه نیستند، می‌توانند با توجه به تبلیغات طرف مقابل منجر به رویگردانی مردم و مخالفت آنان با جنگ بشود. سیاست بدیل روسیه که خبرش نیز ضمن نوشتن این مطلب آمد، اجیر کردن سربازان بیگانه از کشورهای مختلف و سعی در تبدیل این جنگ به یک جنگ در وجه قالب نیابتی است. به این ترتیب روسیه سعی می‌کند هزینه‌ی انسانی‌اش را به حداقل برساند و یکی از عوامل نارضایتی مردم روسیه در مقام مقایسه با جنگ در افغانستان حذف بکند.

رقابت بین‌المللی و این جنگ می‌تواند نتایج بسیار شومی به همراه داشته باشند. دکترین ترومن و استراتژی ناشی از آن فقط برای آمریکا اعتبار ندارند. روسیه نیز قادر است با همین تاکتیک با آمریکا مقابله کند، و با هزینه‌ی نسبتاً کمی در مناطق نفوذ غرب این دکترین را اجرا بکند. در این راستا رکود تورمی در سیستم و در کشورهای پیرامونی حوزه‌ی نفوذ غرب زمینه‌ی مادی برای مقابله به مثل را فراهم می‌کنند و چنین کشورهایی را بدل به ابزار فشار به غرب بکند. اگر روسیه بخواهد یا بتواند برای پیشبرد این استراتژی امکانات «زیاد» است. مسئله در وجه نظامی (که هزینه‌ی عمده چنین سیاست‌هایی را تشکیل می‌دهد) برای روسیه که یکی از بزرگترین صادرکنندگان اسلحه است، میسر است. در فاصله‌ی ۲۰۱۴-۲۰۱۸ روسیه با ۲۱٪ کل صادرات اسلحه در جهان پس از آمریکا با ۳۶٪ قرار داشت.<sup>۲۲</sup>

جمع‌بندی: استراتژی افغانی کردن جنگ اوکراین، با توجه به اینکه آمریکا فاعل مایشاء نیست و نیروهای دیگر نیز در این روند مشارکت دارند، الزاما به شکلی که آمریکا می‌خواهد به پیش نخواهد رفت، اما عناصری از آن در روند فعلی تحقق خواهند یافت. صرفنظر از نیروهای کور اقتصادی، یکی از مهمترین عوامل در پس صحنه عمل می‌کند، شکاف بزرگ بین استفاده و هزینه‌ی اروپا و آمریکا در جنگ اوکراین است (خود تجربه‌ی «تعویض رژیم» در اوکراین ۲۰۱۴ و تقسیم پست‌ها بین نمایندگان آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا در اوکراین پس از آن مثال خوبی است برای نحوه‌ی تقسیم «غنایم» «تعویض رژیم» بر حسب آمریکا). روس‌ها بر خلاف آمریکا بواسطه‌ی عدم دسترسی به اهرم‌های لازم منجمله عدم دسترسی به وسائل ارتباط جمعی اما قادر نیستند، از آن استفاده جدی بکنند و در روندهای سیاسی در اتحادیه‌ی اروپا به طور موثر دخالت بکنند. چین به طور خاص «می‌داند» که اگر روسیه شکست قطعی بخورد، پس از روسیه نوبت خود او احتمالا در یک «درگیری» فاجعه‌آمیز زودرس خواهد بود. با این شکست و تغییر یک طرفه‌ی تناسب قوا به نفع غرب، چین زمانی را از دست می‌دهد که برای فراهم آوردن شروط استراتژیک نیاز دارد. آمادگی برای درگیری در وجه اقتصادی منوط به سازماندهی اقتصادی به قسمی است که تحریم‌تاب باشد. نشانه‌های لازم و البته ناکافی تحریم‌تابی را می‌توان حرکت «آزاد» سرمایه و شناور شدن یوآن تلقی کرد که هنوز نقش یک ارز بین‌المللی را کاملا کسب نکرده و شناور نیست. اگر چه انزوا و تضعیف روسیه فقط تا درجه‌ی معینی به نفع چین است، اما تمام شدن «بازی» به صورت یک طرفه و به نفع آمریکا منافع استراتژیک چین را زیر سؤال خواهد برد. اولین و مهمترین آنان از دست رفتن نیروئی است که آمریکا را به خود مشغول داشته است. در مورد چین می‌توان گفت در این لحظه مشغول فراهم کردن شروط درگیری استراتژیک است

و از این رو نسبتاً محتاطانه رل «تماشاچی» و «بازیگر» را همزمان ایفا می‌کند. چین نیز اما بر سر دو راهی سرنوشت ساز خواهد ایستاد، «تنها»، اگر جنگ طولانی بشود و جلوی تنزل بیش از حد روسیه را نگیرد. این امر مانع جدی استراتژی افغانی کردن جنگ اوکراین و فرسایش بیش از حد روسیه است. در راستای سیاست‌های چین، گنگره بیستم حزب در نوامبر امسال و رل شی در پی آن تعیین کننده است، باید منتظر نتایج آن بود. از این جنگ مثل تمام وقایع از این دست یک حقیقت تلخ نتیجه می‌شود: «وقتی فیل‌ها با یکدیگر می‌جنگند این سبزه‌زار است که صدمه می‌بیند.» ترجمه ضرب‌المثل اخیر آفریقائی به زبان ساده‌ی سیاسی در زمینه‌ی مورد بحث عبارت است: فرودستان پیرامون به طور مستقیم قربانی رقابت بین فرادستان در جامعه‌ی خود و رقابت بین‌المللی قدرتمداران هستند.

خواست صلح، عدم تعهد و خلع سلاح در سطح نیروهای اجتماعی مختلف در این روند تنها خواستی است که می‌تواند بخش اعظم مردم جهان را متحد کند و درست بر خلاف خواست جناح‌های مختلف بورژوا-امپریالیستی، بویژه دو جناح بورژوائی در داخل اوکراین و در سطح بین‌المللی است. این خواست به طور جزئی و غیر مستقیم کل سیستم را زیر سؤال می‌برد. جلوی جنگ‌های نیابتی که عملاً در جهان جایگزین جنگ‌های امپریالیستی از نوع جنگ اول شده‌اند، را به طور قطعی جز با در هم کوبیدن سیستم بین‌المللی نمی‌توان گرفت. اما این خواست‌ها و تحقق حتی نسبی آنان، در مجموع، امکان دخالت امپریالیستی و تبدیل کشورهای پیرامونی به میدان جنگ مراکز امپریالیستی را کم می‌کنند. عملاً با توجه به سلطه‌ی بلامنازع بورژوازی در جهان و عدم وجود آلترناتیو عملی آن در سطح مشخص، این میدان بدل به یکی از میدان‌های مقدماتی برای مبارزه با کل سیستم شده است. جنگ چیزی جز تحمیل قهرآمیز اراده‌ی یکی بر دیگری و بیان خواست برقراری یا حفظ یک رابطه‌ی سلطه و بنابراین سلب آزادی و حق تعیین سرنوشت نیست. اگر چه با قطعیت می‌توان گفت: همه‌ی ملکوت‌ها، آسمانی و زمینی، محکوم به فروپاشی‌اند، چرا که انسان محکوم به آگاهی و عمل بر اساس آن یعنی آزادی است. مبارزه برای صلح، عدم تعهد و خلع سلاح، نفی رابطه‌ی سلطه‌ی ناشی از جنگ(ها) و مبارزه برای آزادی معنا می‌دهد؛ - آزادی‌ای که انسان بواسطه آگاهی (نه فقط در وضعیت بلکه در کل) محکوم به آن است و بدون آن صحبت از انسانی نمی‌توان کرد که انکشاف او شرط انکشاف کل بشریت است.